



رجال الهی از ابزار شیطانی استفاده نمی‌کنند

حرکت و قیام امام حسین (علیه السلام) صحیفه‌ای است که در این صحیفه درس‌هایی است برای ابناء بشر در ابعاد گوناگون معرفتی، معنوی، فضایل انسانی، دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی. بالأخره عرض کردم حسین (علیه السلام) مصلحی غیور و انسانی ضدّ غرور بود.

حرکت و قیام امام حسین (علیه السلام) صحیفه‌ای است که در این صحیفه درس‌هایی است برای ابناء بشر در ابعاد گوناگون معرفتی، معنوی، فضایل انسانی، دنیوی، اخروی، فردی و اجتماعی. بالأخره عرض کردم حسین (علیه السلام) مصلحی غیور و انسانی ضدّ غرور بود.

در جلسه گذشته این مسأله را بیان کردم که امام حسین (علیه السلام) به حسب ظاهر قیامی که کرد برای این بود که حکومتی مادی و شیطانی را براندازد تا به جای آن حکومتی الهی و رحمانی بر مسلمین حکومت کند. لذا عرض کردم ما دو نوع حکومت داریم؛ حکومتی داریم مادی و بر محور هواهای نفسانی و حکومتی داریم الهی و بر محور خداخواهی؛ یکی محورش خودخواهی است و دیگری خداخواهی. حکومتی که بر محور خودخواهی و جنبه‌های نفسانی است، چه در حدوث و چه در بقا ابزار خاص به خودش را دارد. عرض کردم اهرم‌هایی را که برای حدوث و بقای خود از آن استفاده می‌کنند، معمولاً سه چیز است؛ تطمیع و تهدید و تحمیق. بالأخره در آخر بحث جلسه گذشته به عنوان شاهد مطلب عرض کردم که گروه یزیدیان از همین سه عامل استفاده می‌کردند که اولین مرحله آن مسأله عبیدالله بود که از هر سه اهرم استفاده کرد؛ هم تطمیع، هم تهدید و هم تحمیق.

عبدالله بن عمر و بهره‌گیری از اهرم‌های شیطانی

این تقریباً اشاره‌ای بود به جلسه گذشته؛ اما برای تأیید این مطلب من این بحث را ادامه می‌دهم. جلسه گذشته عرض کردم بعد از مرگ معاویه، یزید نامه‌ای نوشت به ولید بن عتبه و در آن نامه سه نفر را اسم برد و گفت از این سه نفر بیعت بگیر. اول هم امام حسین (علیه السلام) را نام برد که داشت: [#&171;حَدِّ بِالْحُسَيْنِ](#)؛ یعنی حسین را بگیر؛ بعد هم عبدالله بن عمر و سوم عبد الله بن زبیر بود. حالا می‌خواهم بروم سراغ عبدالله بن عمر؛ عبد الله بن عمر، قبل از آنکه امام حسین برای عمره از مدینه به سمت مکه برود، او برای عمره مستحب به مکه رفته بود. امام حسین بعد از او وارد مکه شد. او عمره‌اش را انجام داده بود و می‌خواست برگردد مدینه که خبردار شد امام حسین به مکه آمده است. رفت خدمت امام حسین؛ حالا خوب دقت کنید! رفت آنجا و ظاهراً امام حسین را نصیحت کرد! نصیحت کرد و نصیحتش این بود که به امام حسین گفت بیا با یزید بیعت کن! یعنی پیشنهاد صلح و بیعت را به حضرت داد و بعد هم از عواقب خطرناک مخالفت و جنگ با یزید برحذر داشت.

من به نقل از خوارزمی نقل می‌کنم که می‌گوید عبدالله بن عمر رو کرد به امام حسین و این جملات را گفت: [#&171;یا أبا عبدالله، چون مردم با این مرد یعنی یزید بیعت کرده‌اند و درهم و دینار در دست او است، قهراً مردم به او روی می‌آورند و با آن سابقه دشمنی که خاندان او با شما دارند، می‌ترسم در صورت مخالفت کشته شوی و گروهی از مسلمان‌ها قربانی این راه شوند](#). حالا عجیب است که خودش به امام حسین می‌گوید: [#&171;من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند به ذلت و خواری مبتلا خواهند شد؛ لذا پیشنهاد من به شما این است که مانند همه مردم بیعت و صلح کنید و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسید!](#)

تهدید، تطمیع و تحمیق در کلام عبدالله بن عمر

عبد الله بن عمر به مدینه برگشت و وقتی رسید آنجا، یک نامه نوشت به یزید و با او بیعت کرد. این را بدانید که او از طرفداران و حامیان یزید بود. وقتی در کلمات او با دقت نگاه می‌کنید، می‌بینید او همان عینک مادیت و هواخواهی و خودخواهی به چشمش بوده است. چون قیام امام حسین را با یک دید مادی بررسی کرد و هر سه اهرمی را که گفتم به کار گرفت؛ اول پول را مطرح کرد و گفت درهم و دینار دست یزید است؛ این همان [#&171;تطمیع](#) بود که گفتم. دوم [#&171;تهدید](#) کرد که کشته می‌شوی. سوم هم

از می‌خواست از «تحمیق» استفاده کند که گفت مردم را به کشتن نده. چون تحمیق یعنی از باورهای دینی مردم سوءاستفاده کردن. پس او هر سه اهرم را به کار گرفت. لذا اگر کسی این تاریخی که نسبت به قیام امام حسین(علیه‌السلام) است را خوب نگاه کند و این دو مورد را با هم مقایسه کند، متوجه می‌شود که مسأله چه بوده است؛ مسأله، مقابله بین خودخواهی و خداخواهی بود.

تبیین معنای «تحمیق»

حالا من مطلب را ادامه بدهم. وقتی امام حسین(علیه‌السلام) به شهادت رسید، بعد از اینکه خبر به مدینه رسید، مردم مدینه فهمیدند و شورش کردند و استاندار یزید را از شهر بیرون کردند. به نظر عثمان بن محمد بود که او را از مدینه بیرون کردند و بلوایی شد. همین عبدالله بن عمر، همین بچه‌ها و عشیره و غلام‌هایش را جمع کرد و با اینها صحبت کرد. در یک بخشی از این صحبت‌هایش می‌گوید: «ما با این مرد، یعنی یزید بیعت کردیم و من بالاتر از این عذر و پیمان‌شکنی نمی‌دانم که عده‌ای با کسی بیعت کنند، آن‌گاه به جنگ با او برخیزند. از این رو اگر بدانم هر یک از شما دست از بیعت یزید برداشته و از مخالفان او حمایت کرده، رابطه من با او قطع خواهد شد». این از همان سنخ حرفی است که عبیدالله بن زیاد به مسلم گفت؛ او به مسلم گفت تو مخالفت با امیرالمؤمنین کردی و مرتد شدی. این همان تحمیقی است که من می‌گویم. یعنی از باورهای دینی مردم برای خودشان استفاده کردند.

دنیا سپر دین یا دین سپر دنیا!؟

حالا می‌خواهم یک مطلبی را به طور کلی بگویم. من این را مقدمتاً بگویم که مردمی که به حسب ظاهر می‌گویند متدین و متشرع و مسلمان هستیم، اینها به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک دسته از اینها کسانی هستند که به ظاهر مدعی‌اند. مثلاً همین عبدالله بن عمر است که پسر خلیفه بوده است. اینها ظواهر شرع را نشان می‌دادند. اینها کسانی هستند که دین و اسلام را سپر قرار می‌دهند برای حفظ دنیایشان. برای حفظ دنیایش، دین را سپر قرار می‌دهد و می‌رود پشت دین؛ یعنی می‌خواهد از این حربه برای حفظ دنیایش استفاده کند. حالا فرقی هم نمی‌کند؛ چه برای حفظ مالش باشد، چه ریاستش باشد؛ وقتی می‌بیند دنیایش به خطر افتاده، «وا اسلامایش» در می‌آید! اینها همان حقه‌بازهایی هستند که فقط می‌خواهند مردم را فریب بدهند و تحمیق کنند. برای حفظ مقامش، برای حفظ مالش و به طور کلی برای حفظ دنیایش اسلام را سپر قرار می‌دهد. اما دسته دوم کسانی هستند که خودشان را سپر می‌کنند برای حفظ اسلام. یعنی درست عکس آن دسته اول عمل می‌کنند.

من یک روایتی از علی(علیه‌السلام) می‌خوانم؛ دقت کنید. حضرت می‌فرماید: «المؤمن من وقى دينه بدينه»؛ مؤمن آن کسی است که حفظ کند دینش را به سبب دنیا؛ یعنی دنیا را فدای دین کند. «و القاجر من وقى دنياه بدينه». فاجر آن کسی است که بخواهد حفظ کند دنیایش را به سبب دین؛ این همان چیزی است که من گفتم. تقسیم‌بندی از خودم نیست، از علی(علیه‌السلام) است. یک عده هستند که اینها اسلام و دین را سپر دنیایشان می‌کنند و یک عده هم برعکسند؛ این کسانی که می‌خواهند حکومتی بر طبق هواهای نفسانی‌شان، یعنی خودخواهی‌شان داشته باشند، اینها همین کسانی هستند که دین را سپر دنیای خود می‌کنند. لذا از باورهای دینی مردم می‌خواهند سوءاستفاده کنند. این معنای «تحمیق» است. معنای تطبیع و تهدید روشن بود، اما تحمیق یک مقدار پیچیدگی داشت که می‌خواهم آن پیچیدگی را باز کنم تا گره‌ای در بحث نباشد. تحمیق یعنی فریب دادن مردم و از باورهای مذهبی مردم به نفع دنیایشان استفاده کردن.

شما نگاه کنید در تاریخ کربلا؛ من گفتم حسین(علیه‌السلام) ظاهر حرکتش این بود که قصد براندازی یک رژیم را داشت و می‌خواست به جای آن یک رژیم دیگر بیاورد. اما در این حرکت از هیچ کدام از این اهرم‌ها استفاده نکرد؛ بلکه اتفاقاً عکس آن بود. حالا گام به گام با هم -إن شاء الله- جلو می‌رویم.

پاسخ به شبهه تطبیع در حرکت امام حسین(علیه‌السلام)

فقط من می‌خواهم یک دفعه دخل کنم. در یک مورد ما می‌بینیم که امام حسین(علیه‌السلام) مسائل دنیایی را مطرح می‌کند. در یک مورد، این را در تاریخ می‌نویسند که امام حسین(علیه‌السلام) در کربلا به عمرسعد پیغام فرستاد که من می‌خواهم با تو حرف بزنم؛ امشب به میانه اردوگاه من و خودت بیا تا با هم ملاقات کنیم. «أرسل الحسين إلى عمر بن سعد ليعتقه الله أتي أريد أن أكلمك فالتقي الليلة بين عسكري و عسكرك فخرج إليه ابن سعد في عشرين و خرج إليه الحسين في مثل ذلك»؛ عمر سعد با بیست سوار آمد، حسین(علیه‌السلام) هم مثل او با بیست سوار آمد. این دو نفر با همدیگر ملاقات کردند. «فلما التقيا أمر الحسين أصحابه فتتحوا عنه»؛ حضرت رو کردند به آن بیست نفری که با ایشان آمده بودند، گفتند شما کناره بگیرید؛ «و بقي معه أخوه العباس و ابنته علي الأكبر»؛ فقط برداراش ابوالفضل و علی‌اکبر(علیهما‌السلام) در کنار حضرت باقی ماندند. «و أمر عمر بن سعد أصحابه فتتحوا عنه و بقي معه ابنته حنظل و غلام له»؛ عمرسعد هم همین کار را کرد و به اصحابش گفت شما بروید کنار و با او هم فقط پسرش که حفص نام داشت با غلامش باقی ماندند.

حالا حرفها را گوش کنید: «فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ سَعْدٍ مَا تَتَّقِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ أَ تُقَاتِلُنِي وَ أَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ؟« حضرت فرمود وای بر تو ای پسر سعد، آیا از خدایی که بازگشت تو به سوی او است نمی‌ترسی؟ آیا می‌خواهی با من بجنگی، در حالی که می‌دانی من فرزند پیغمبر خدا هستم؟ «دَزَّ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ وَ كُنْ مَعِيَ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛« اینها را ره‌ایشان کن و با من باش؛ چون من تو را به خدا نزدیک می‌کنم. «فَقَالَ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ أَحَافٌ أَنْ يُهْدَمَ دَارِي؛« عمرسعد به امام حسین گفت یا ابا عبدالله، می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند. «فَقَالَ الْحُسَيْنُ أَنَا أُبَيِّهَا لَكَ؛« حسین(علیه‌السلام) رو کرد به او و فرمود اگر خانه‌ات را خراب کردند، من آن را برای تو می‌سازم. «فَقَالَ أَحَافٌ أَنْ تُؤَخَذَ ضَيْعَتِي؛« عمرسعد گفت می‌ترسم املاکم را از من بگیرند؛ «فَقَالَ الْحُسَيْنُ أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ؛« حسین(علیه‌السلام) به او فرمود من از املاکم را در حجاز، املاکی بهتر از آنچه در اینجا داری به تو می‌دهم. «تَمَّ سَكَتٌ وَ لَمْ يُجِبْهُ إِلَى شَيْءٍ؛« تمام شد، عمرسعد دیگر جوابی نداشت که بدهد. حضرت محکومش کرد. در روایت دارد امام حسین(علیه‌السلام) برگشت. «فَانصَرَفَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ وَ هُوَ يَقُولُ مَا لَكَ ذَبْحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلًا وَ لَا عَقَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ فَوَ اللَّهُ لِي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا.« حضرت نفرینش کرد که تو را در بستر بکشند و از گندم عراق جز اندکی نخوری.

خوب دقت کنید، من که اینها را خواندم، علت داشت؛ جهتش این است که یک‌وقت یک فرد بی‌اطلاعی نیاید بگوید که نه، امام حسین هم «تطمیع« کرد! نخیر، این‌طور نبود؛ بلکه امام حسین(علیه‌السلام) خواست عمرسعد را خلع سلاح کند؛ حضرت می‌خواست او را قطع عذر کند؛ حضرت به دنبال این بود که حجت را بر او تمام کند. مسأله این بود؛ نمی‌خواست او را تطمیع کند. نمی‌خواست بگوید به تو پول می‌دهم بیا طرفدار من شو و پشت سر من بگو زنده‌باد. امام حسین(علیه‌السلام) دنبال این چیزها نبود؛ اینها اهل این کارها نبودند که بخواهند برای خودشان از راه تطمیع و تهدید و تحمیق حامی درست کنند؛ اصلاً و ابداً دنبال این حرفها نبود امام حسین(علیه‌السلام).

رجال الهی از ابزارهای شیطانی استفاده نمی‌کنند

خواستم جواب این شبهه را داده باشم. من دقیقاً همین‌طور گام به گام پیش می‌روم. این رجال الهی که دنبال این هستند که حکومت الهی را بر جامعه مسلمین حاکم کنند، اینها هیچ‌گاه از این وسایل و ابزار و اهرم‌های کسانی که خودخواهند و بر طبق هواهای نفسانی‌شان عمل می‌کنند و به دنبال حکومت و استمرار آن هستند، هیچ‌گاه از این ابزارها استفاده نمی‌کنند. این رجال الهی از این ابزارهای شیطانی استفاده نمی‌کنند؛ بلکه قضیه عکس است. حالا هم به عنوان شاهد این مطلب، در تو ستم همین نکته را عرض می‌کنم.

شما این را شنیده‌اید دیگر، که روز عاشورا امام حسین(علیه‌السلام) ایستاده بود و اصحاب یکی‌یکی می‌رفتند و شهید می‌شدند. در این میان دارد «جُونُ« غلام حضرت است که آمد و اجازه خواست که به میدان برود؛ حسین(علیه‌السلام) چه جواب داد؟! حالا می‌رویم سراغ کار، فرمود: «أَنْتَ فِي إِذْنِ مَيِّی؛« یعنی تو مرخصی و من به تو اجازه دادم که از این مهلکه بروی. یعنی حضرت نه تنها تطمیعش نکرد، بلکه درست عکس آن عمل کرد و فرمود دنیایت را برای ما به خطر نینداز؛ تو در خوشی با ما بودی، حالا خودت را به بلای ما مبتلا نکن. این رجل الهی است. نه فقط فریب نمی‌دهد، بلکه اصلاً عکس عمل می‌کند و می‌فرماید خودت را مبتلا به بلای ما نکن؛ برو...

منبع: پایگاه اطلاع رسانی آیه‌الله العظمی حاج آقا مجتبی‌تهرانی